این داستان توسط Ririro.com/fa/ و به‌صورت رایگان در اختیار شما قرار گرفته است. رسالت خود می‌دانیم که به همه کودکان جهان، دسترسی رایگان به داستان‌های متنوع ارائه دهیم. داستان‌ها را می‌توان به‌صورت آنلاین مطالعه، بارگیری و چاپ نمود و طیف گسترده‌ای از موضوع‌ها را پوشش می‌دهد از جمله حیوانات، تخیلی، علمی، تاریخی، فرهنگ‌های متنوع و موارد بسیار دیگر.

با به اشتراک گذاشتن وب‌سایت، ما را در رسالتمان حمایت کنید. خواندنی سرشار از لذت برای شما آرزومندیم!



Ririro

قوه تخیل مهمتر از دانش است.

Ririro

چرا چشم‌های فیل کوچک است؟

وقتی شاه آمبو پادشاه کالابار بود، فیل حیوان غول پیکری بود، و چشم‌های بزرگی داشت که با اندازهٔ بدنش تناسب داشت. در آن روزها، انسان‌ها و حیوانات با هم دوست بودند و آزادانه با هم زندگی می‌کردند.
شاه آمبو هر از گاهی مهمانی‌های بزرگی برگزار می‌کرد. در این مهمانی‌ها، فیل همیشه بیشتر از همه غذا می‌خورد.
اسب‌آبی هم خیلی تلاش می‌کرد زیاد غذا بخورد، اما با اینکه خیلی چاق بود، به بزرگی فیل نبود و نمی‌توانست با او مسابقه بدهد.
از آن‌جا که فیل در این مهمانی‌ها خیلی زیاد غذا می‌خورد، لاکپشت که حیوانی کوچک اما بسیار حیله گر بود، تصمیم گرفت جلوی این کار را بگیرد. او می خواست فیل را تنبیه کند تا بیشتر از سهم خودش غذا نخورد.
لاکپشت می‌دانست فیل عاشقِ مزهٔ میگو و هسته ی خرماست، پس آن‌ها را در کیفش گذاشت و بعدازظهر به خانهٔ فیل رفت.
وقتی لاکپشت رسید، فیل به او تعارف کرد بنشیند. لاکپشت کنار فیل نشست، یک چشمش را بست، و یک هسته خرما و یک میگو از کیفش بیرون آورد و شروع به خوردن کرد.
وقتی فیل دید لاکپشت غذا می‌خورد، خودش هم گرسنه شد و گفت: «به نظر میاد غذات خیلی خوشمزه باشه؛ چی می‌خوری؟»
لاکپشت جواب داد: « آره خیلی خوشمزست، اما یکم دردناکه، چون دارم یکی از چشم‌هام رو می‌خورم!» بعد همانطور که یک چشمش را بسته بود، سرش را بالا گرفت و وانمود کرد که یکی از چشم‌هایش را از دست داده است.

فیل گفت:«حالا که این‌قدر خوشمزست، یکی از چشم هامو دربیار و از همون غذاهایی که داری می‌خوری، به من هم بده.»»
لاکپشت که منتظر همین حرف بود و می‌دانست فیل چقدر زیاده خواه و شکمو است، گفت: «دست من به چشم تو نمی رسه، تو خیلی بزرگی.»
بنابراین، فیل لاکپشت را با خرطومش بلند کرد و بالا برد. لاکپشت بلافاصله یکی از چشم‌های فیل را درآورد.
فیل از درد زیاد شیپور کشید(فریاد زد)، لاکپشت بلافاصله چند هسته خرما و میگو به او داد. فیل که شکمو بود آن‌قدر خوشحال شد که خیلی زود دردش را فراموش کرد.
کمی بعد، فیل گفت: « چقدر خوشمزه است، دلم میخواد باز هم بخورم!»
اما لاکپشت گفت: «قبل از اینکه دوباره غذا بخوری، اون یکی چشمت هم باید در بیاد.»
فیل قبول کرد و خیلی زود، کاملاً نابینا شد. بعد از آن، فیل شروع کرد به سر و صدای زیاد. درخت‌ها را از ریشه می‌کند و همه جا را خراب می کرد. او فریاد می‌زد و لاکپشت را صدا می‌کرد. اما لاکپشت یواشکی از روی خرطوم فیل سر خورده بود پایین و خودش را پنهان کرده بود.
صبح روز بعد، وقتی فیل صدای عبور مردم را شنید، از آن‌ها پرسید: «الان روزه یا شب؟»
گوزن کوچک جنگلی که از همه به او نزدیکتر بود، با صدای بلند گفت:«خورشید بالا آمده و من دارم میرم بازار تا سیب‌زمینی شیرین و برگ‌های تازه بخرم.»
تازه آن‌وقت بود که فیل فهمید لاکپشت او را فریب داده است. فیل به هر رهگذری می رسید از او خواهش می کرد چشم‌هایش را برای مدتی به او قرض بدهد چون خودش دیگر نمی‌توانست ببیند، اما هیچ‌کس قبول نکرد، چون همه به چشم‌های خودشان نیاز داشتند.

در آخر، کرم کوچکی آرام‌آرام از آن‌جا رد شد. وقتی کرم فیل بزرگ را دید، با سر خمیده و خجالت به او سلام کرد. فیل جواب سلام او را داد. کرم خجالتی خیلی خوشحال شد و وقتی دید پادشاه جنگل سلامش را جواب می‌دهد خیلی خوشحال شده بود.
فیل گفت: «ببین کرم کوچولو، من چشم‌هامو گم کردم. می تونی چشم‌هات رو چند روز به من قرض بدی؟ فردا که دوباره بازارچه باز شد، اونها رو بهت پس میدم.»
کرم ازینکه که فیل به او توجه کرده با خوشحالی قبول کرد.



او چشم‌هایش را درآورد— همان‌طور که همه می دانید، چشم های کرم خیلی خیلی کوچک بودند — و آن‌ها را به فیل داد.
وقتی فیل چشم‌های کوچکِ کرم را در کاسه‌های بزرگ چشم خودش گذاشت، پوست اطراف چشم‌ها خیلی سریع دور آن‌ها بسته شد.
آن‌قدر محکم بسته شد که فردای روزی که بازارچه باز شد، دیگر غیرممکن بود چشم‌ها را دربیاورد و به کرم برگرداند.
با اینکه کرم بارها و بارها از فیل خواست چشم‌هایش را پس بدهد، فیل همیشه تظاهر می‌کرد که نمی‌شنود. بعضی وقت‌ها هم با صدای خیلی بلند می‌گفت: «اگر کرمی این دور و بر هست، بهتره از سر راهم بره کنار، چون کرم ها خیلی کوچیکن و من نمی‌توانم ببینمشون، و اگه روشون پا بگذارم، له می‌شن!»
از آن زمان به بعد، کرم‌ها نابینا شدند و به همین دلیل است که فیل‌ها چشم‌های خیلی کوچکی دارند، چشم‌هایی که هیچ تناسبی با بدن‌های بسیار بزرگشان ندارد.